

واقعات (مکاشفات) لاهیجی در شرح گلشن‌راز

دکتر علی محمد پشت‌دار - محمدرضا عباسپور خرمالو

استادیار دانشگاه پیام نور تهران - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

چکیده

عرفان علم معرفت و شناخت باطنی است. عارف با تزکیه باطن و از راه‌های فرا حسی به عوالمی وارد می‌شود که برای جسم و حواس جسمانی امکان‌پذیر نیست. در این مسیر عنصر «نفس» یا «روان» نقش مهمی ایفا می‌کند. یکی از راه‌های مهم ورود به عالم فوق طبیعی، کشف عارفانه (واقعه) است. انسان از راه مکاشفه یا گاه الهام یا در شرایطی ویژه به معنیات علم پیدا می‌کند؛ اما واقعه از عناصر فرا حسی است که نفس ناطقه آدمی به کمک آن از گذشته و آینده باخبر می‌شود، به طوری که علم حاصل از این راه می‌تواند در زندگی و بیداری فرد تأثیرگذار باشد. شناسایی و روایت و تحلیل و واقعات یک عارف اشراقی چون شیخ محمد لاهیجی شاهدی گویا برای اثبات این نیروی عظیم فرا حسی در «نفس» انسان است. لاهیجی در ضمن شرح گلشن‌راز، ده واقعه خود را روایت کرده که در همه این واقعات، بی‌استثنا پس از رهاکردن وجود خاکی و اتصال به افلاک و نور مطلق در نورالانوار فانی شده است. این وصال یا تجرید منتهای مشرب اشراقی است که هر عارف در آرزوی آن است.

کلیدواژه‌ها: لاهیجی، گلشن‌راز، واقعه (مکاشفه)، اشراق (= ادراکات فراحسی)، عرفان.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۱۲/۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۳/۲۳

Email: A.M.poshtdar@gmail.com

مقدمه

"عرفان" علم معرفت و شناخت باطنی است، سالک با تزکیه باطن به مبادی عالی‌ای دست می‌یابد و از راه‌های غیر معمول به عوالمی وارد می‌شود که برای جسم امکان‌پذیر نیست. در این عرصه عنصر «نفس» یا «روان» نقش مهمی ایفا می‌کند.

از راه‌های مهم ورود به عوالم فوق طبیعی می‌توان به خواب، واقعه (مکاشفه)، الهام، و وحی اشاره کرد. اگر سالک (= عارف) به سطحی از شعور و آگاهی برسد به کرامت‌هایی دست می‌یابد که آنها نیز با حواس طبیعی قابل توجیه نیست.

عرفان علم شناخت نیروی عظیم فرا مادی است که در روان آدمی نهفته است. انسان با تزکیه نفس از عوالم مادی فاصله می‌گیرد.

واقعه و خواب از عناصر فرا حسی است که نفس ناطقه آدمی به کمک آن به مبادی عالی ارواح می‌رسد. چون این دو فرایندی غیر حسی است، بنابراین بر لوح نفس نقوشی ترسیم می‌کنند، این ترسیم‌ها با واسطه نفس ناطقه برای حواس ما در حالت بیداری قابل درک و فهم می‌شود. ای بسا در این فرایند تبادل اطلاعات، نفس ناچار می‌شود برای برخی مفاهیم مبادی عالی ارواح (= عالم مجردات) مصادیقی خاص در نظر بگیرد. از اینجاست که خواب و مکاشفه نیازمند تعبیر و تأویل می‌شود.

تعاریف: خواب، واقعه، وحی و ...

آن‌گونه که پیداست میان اهل نظر درباره خواب (= رویای صادق) با واقعه (= مکاشفه) اختلافاتی هست. برخی این دو را مترادف می‌دانند، برخی میان این دو حالت تمایزی قائل شده‌اند. شرح مطلب به اجمال در پی می‌آید:

«کشف» (Kaşf) [= پرده‌گشایی و راز‌نمایی]، در نزد صوفیه اطلاع بر آنچه در پرده غیب پنهان و بر فهم انسان مستور است. حصول این مایه اطلاع برای عارف گاه به طریق خواب و خلسه روی می‌دهد و گاه از طریق استغراق نفس و مراقبت باطن. از این گونه آنچه در خواب دست می‌دهد، در اصطلاح رویای صادق خوانند، و آنچه در بیداری حاصل آید، واقعه و کشف. (دایرةالمعارف مصاحب: ذیل کشف)

ابن سینا (ف: ۴۲۸) که خود متفکری عقلی مذهب است درباره راه دیگر رسیدن به شناخت حقیقت و حقایق عالم به جز استدلال عقلی و تجارب حسی، یعنی راه قلبی و سلوک عرفانی در باب نهم و دهم از کتاب *الاشارات* - فی مقامات العارفين؛ فی اسرار الایات - مطالبی آورده که در خور توجه است. وی خواب و الهام یا وحی و مکاشفه را با زبان خود توجیه و تفسیر کرده است. نخست این که ابن سینا به آگاه شدن عارف از اخبار غیب از راه قلب صحه می‌گذارد:

هرگاه بشنوی که عارفی از غیب خبر می‌دهد و بشارت یا اندازی که قبلاً داده است درست درآمد، پس باور آن برای تو دشوار نیاید؛ زیرا این امر در قوانین طبیعت علل و اسباب معینی دارد. (ابن سینا ۱۳۶۸: ۴۶۶)

وی به ویژگی بسیار مهم عارف که خبر دادن از غیب است، اشاره می‌کند و در بخش بعد راههای وصول به این خبر را دو چیز می‌داند: یکی «خواب»، دیگر در حالت بیداری [واقعه (مکاشفه)]:

نفس انسانی به گونه‌ای در حالت خواب به غیب دسترسی پیدا می‌کند، پس مانعی ندارد که این دسترسی در حالت بیداری نیز روی دهد. (همان: ۴۶۷)

ابن سینا خواب را این گونه تبیین می‌کند:

خواب حس ظاهر را به طور آشکار از کار باز می‌دارد،... خواب به بیماری شبیه‌تر است تا به سلامت، چون در حالت خواب که گویی شخص بیمارگونه است، قوای متخیله باطنی

سلطه بیشتری می‌یابد و حس مشترک را بی کار می‌یابد و نقوش و صور متخیله را در آن تلویح و ترسیم می‌کند که مشهورند، در نتیجه در خواب احوالی مشاهده می‌شود که در حکم مشاهده ظاهری است. (ابن سینا ۱۳۶۸: ۴۷۵)

به نظر ابن سینا، میان آنچه فرد در خواب می‌بیند، با آنچه در بیداری می‌بیند تمایزی نیست.

«اثر و نقش روحانی که در حالت خواب و بیداری برای نفس حاصل می‌گردد، گاه ضعیف است و خیال و ذاکره را حرکت نمی‌دهد... و گاه قوی است و خیال را به حرکت در می‌آورد.» (همان: ۴۸۱)

به نظر ابن سینا، آثار روحانی که در خواب یا بیداری (= واقعه، مکاشفه) برای نفس عارض می‌گردد، بر حسب شدت و ضعف، مراتبی سه گانه دارد:

۱. مرتبه ضعیفی که هیچ اثری از آن بر جا نمی‌ماند تا قوه ذاکره آن را بازیابی کند.

۲. مرتبه متوسط که تخیل از آن منتقل می‌شود و امکان دارد که باز به سوی آن بازگردد.

۳. مرتبه قوی که نفس در هنگام دریافت آن ثابت و استوار است و آن را نگه می‌دارد و نمی‌گذارد که زائل گردد.

پس از این مقدمه نسبتاً علمی از احوال نفس در حال خواب، ابن سینا واژه‌های «خواب»، «الهام»، «وحی»، «رویا» را توجیه می‌کند:

آن چیزی که از اثر مورد بحث در ذاکره کاملاً محفوظ بماند، خواه در حال بیداری یا در حال «خواب»، «الهام» یا «وحی» آشکار یا «رویا» بی نیاز از تأویل و تعبیر است، و آنچه که خودش از میان رفته ولی آثارش باقی مانده، در این صورت به تأویل یا تعبیر نیازمند است [= خواب، رویای صادق]، و این [وضوح در قوه ذاکره] بر حسب اشخاص و بر حسب اوقات و عادات مختلف است. «وحی» به تأویل و «رویا» به تعبیر نیازمند است. (ابن سینا

۱۳۶۸: ۴۸۲)

به نظر ابن سینا، خواب، وحی، الهام و رویا همه واردات غیبی هستند که هرکدام بسته به احوال شخص و اوقات خاص آثار متفاوتی در روح و نفس صاحب خود دارد. وی بر این باور است که اگر آن وارد غیبی و نقش روحانی به عینه در نفس محفوظ بماند و در حال خواب یا در بیداری عین آن در قوه ذاکره حفظ شود، نام چنین وارد غیبی وحی یا الهام یا رویا (=خواب، واقعه) است که نیازی به تأویل و تعبیر ندارد، زیرا صریح و آشکار است.

در پایان، ابن سینا واردات غیبی را در فرد یا افراد از امور عجیب تلقی می‌کند و سود بزرگ آن را در این می‌داند که این راه شناخت مزاحمتی برای شناخت استدلالی ندارد بلکه نفس اطمینان می‌یابد و خاضع می‌گردد.

اما شیخ اشراق سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ق) درباره دستیابی فرد به مغیبات مطالبی آورده که با گفته‌های ابن سینا تقریباً همسان است:

بباید دانستن که در ذات عقول مفارق، صورت کلیات معقولات حاصل است... و در ذات نفوس سماوی صورت جزویات و حوادث که در مستقبل زمان و در عالم کون و فساد پدید می‌آید، حاصل است، به سبب پیوند ایشان با مادّت... بدان که نفس ناطقه انسانی معلول نفس ناطقه سماوی است... و هر آینه معلول مناسب علت بود... پس به سبب اتصال نفوس ارضی با آن نفوس و مناسبت ایشان در جوهریت و علیّت و معلولیت و دیگر اسباب، آن صورت‌ها گاه گاه نیز در انسان پدید آید، چون اینجا اسباب موانع و علایق برخیزد، مثلاً چنان که دو آئینه در برابر هم بدارند، یکی منقش باشد به صورت‌ها و یکی ساده صیقل داده، ساده نقش را قبول کند، همچنین صورت جزویات که در نفس سماوی حاصل است در این آئینه ساده صیقلی پدید آید.

و «خواب‌دیدن» آدمی و دریافتن حالاتی که در مستقبل زمان خواهد بودن از اینجاست... حواس آدمی ظاهر و باطن شواعل‌اند مر نفس انسانی را از کار خویش، به حکم آن که کار او جولان کردن است در عالم روحانی به تصور معقولات و در ابتدای کار از آنجا آمده است و اینجا غریب و بیگانه است. پس چون حواس معطل شوند و او را منع نکنند تا به کار خویش پردازد، صورت‌های کائنات و حوادث که در این عالم پدید خواهد آمدن از جزویات مدد از آن نفوس می‌پذیرد.

پس اگر نفس قوی بود به خواب التفات نکند و چنان که دیگران در خواب بینند [خواب، رویای صادق] نفس او در بیداری در یابد [= واقعه، مکاشفه] و اگر ضعیف بود، به خواب در یابد. (سهروردی (شیخ اشراق) ۱۳۸۰: ۴۵۰-۴۵۲)

در متون عرفانی پس از شیخ اشراق به عنوان نمونه مصباح‌الهدایه، عزالدین محمود کاشانی (ف: ۷۳۵) موضوع خواب و مکاشفه (= واقعه) را مشابه و مناسب یکدیگر گرفته و البته تمایز آن را نیز بیان داشته است، به شرح زیر:

اهل خلوت را گاه گاه در اثنای ذکر و استغراق در آن حالتی اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود، چنانکه ناایم را در حالت نوم. و متصوفه آن را «واقعه» خوانند، و گاه بود که در حال حضور بی آن که غایب شوند این معنی دست دهد، و آن را «مکاشفه» گویند، و «واقعه» با «نوم» در اکثر احوال مشابه و مناسب است، و از جمله واقعات بعضی صادق باشند و بعضی کاذبه همچنان که منامات؛ و «مکاشفه» هرگز کاذب نبود، چه مکاشفه عبارت است از تفرّد روح به مطالعه معنیات در حال تجرّد او از غواشی بدن، و در بیشتر وقایع و منامات نفس با روح مشارک بود و در بعضی مستقل،... پس مکاشفات همه صادق باشند و واقعات و منامات بعضی صادق و بعضی کاذب. (کاشانی، بی تا: ۱۷۱)

معلوم شد که واقعه با خواب در نظر صاحب مصباح‌الهدایه مترادف است و فرق آن در این است که واقعه‌ای که در بیداری سالک اتفاق افتد، «مکاشفه» نام دارد.

لاهیجی و شرح گلشن‌راز

در میان متون عرفانی به زبان فارسی که پس از مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی به فاصله تقریباً ۴۵ سال بعد از وفات او خلق شده، مثنوی هزاربیتی گلشن‌راز، کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر است. این اثر را شیخ سعدالدین محمود شبستری (۶۸۷-۷۲۰ هـ.ق) در پاسخ پرسش‌هایی که امیر حسینی هروی برای استاد مطرح کرده بود، به نظم کشیده است.

ارزش این کتاب به آن است که سراینده، خود درک کاملی از عرفان نظری، به‌ویژه از افکار ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ ه.ق) داشته است. نوشتن شرح گوناگون بر این کتاب، بیانگر ارزش معنوی والای آن است. از سویی چون این اثر به اقتضای شرایط، در اوج ایجاز و اختصار به شرح نکات عرفانی و تبیین عقاید صوفیه پرداخته، نیاز به شرح و تفسیر پیدا کرده است.

از میان شرح‌های گوناگون گلشن‌راز، شرح شیخ شمس‌الدین محمد لاهیجی (۸۲۵-۹۱۲ ه.ق) معروف است. این شرح با نام مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز در سال ۸۷۵ ه.ق پایان پذیرفته است. مؤلف خود از خلفای سید محمد نوربخش (۷۹۵-۸۶۹ ه.ق) به شمار می‌رفته است.

لاهیجی در این شرح ضمن بیان نکات دقیق عرفانی به نقل از عرفای بزرگ، گاه از تجربه‌های عارفانه (فرا حسی) خود سخن به میان آورده و به نقل واقعات و روایات خود پرداخته است. شاید این ویژگی در شرح گلشن‌راز که موجب شده تا مباحث نظری بیان شیخ شبستری با عرفان عملی گفته‌های شیخ لاهیجی در هم آمیزد، سبب شده ارزش و اعتبار این شرح چند برابر و اقبال علاقه‌مندان به آن در طول قرن‌های گذشته بیشتر گردد.

در این مقاله سعی بر آن است تا فقط عنصر واقعه (= مکاشفه) از نگاه مؤلف کتاب شرح گلشن‌راز تحلیل و تبیین گردد.

الف - لاهیجی و ادراکات اشراقی (= فراحسی)

شیخ محمد لاهیجی همانند سایر عرفای اسلامی مرتبه درک عقل و عاقل را از نیروهای فوق طبیعی کمتر می‌داند و بر این باور است که حصول علم مکتسب هرگز ما را به حقیقت - که همانا درک خداست - نمی‌رساند و بهترین شیوه کشف و شهود است.

نگنجد نور ذات اندر مظاهر که سیحات جلالش هست قاهر
(لاهیجی ۱۳۶۶: ۹۰)

لاهیجی در شرح این بیت گوید: «چه گونه عقل و علم وسیله معرفت آن حضرت تواند شد که به حکم «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا» (اعراف ۷: ۱۴۳)، نور ذات در مظاهر گنجایی ندارد، زیرا که تجلی ذات که ظهور به صفت اطلاق است، مقتضی آن است که کثرات و تعینات که نقاب وجه وحدت اطلاق بود، مرتفع گردد و فانی شود؛ زیرا که سبحات جلالش یعنی انوار عظمت و کبریایی حق قاهر است و غیرتش نقش غیر بر صفحه هستی نمی‌گذارد و در این مقام نه عقلی می‌ماند و نه عاقل و نه از مستدله اثر توان یافت و نه از دلیل... و هر که به طریق حال و شهود بدین مشهد نرسیده، به حقیقت این سخن نمی‌رسد.» (لاهیجی ۱۳۶۶: ۹۰)

نقل است که سلطان بایزید بسطامی - قدس سره - فرمود که حضرت حق را به خواب دیدم و پرسیدم که خدا راه به تو چون است؟ فرمود که ترک خود گوی که به من رسیدی. (همان: ۳۴۵)

به نظر لاهیجی، حصول عارف به «معرفت الله» از دو طریق ممکن است. «یکی آن که نور هدایت الهی رهبر محقق کامل الاستعدادی گردد به دلیل قطعی؛ یعنی همچون «سید شریف» که به جز هست حقیقی که وجود حق است، هست دیگر نیست و وجودات اشیا خیال و عکوس وجود حق‌اند که در مرایای تعینات منعکس گشته‌اند و عارف به علم‌الیقین باشد که اصلاً اضطراب شک و شبهه پیرامون وی نتواند گشت... دوم آن که به طریق مکاشفه و حال نه دلیل، به مقامی برسد که به حکم «المحدث إذا قرن بالقدیم لم یبق له أثر»، در تاب نور تجلی احدی سالک سایر وجود مجازی خود را بالکل دربازد و محو و متلاشی و فانی مطلق گشته به عین‌الیقین و حق‌الیقین عارف بالله شده، بیند که غیر حق موجودی نبوده است.» (همان: ۳۴۴ و ۳۴۵)

روایت واقعات لاهیجی در متن گلشن راز

لاهیجی در ضمن شرح گلشن راز ده واقعه (= مکاشفه) خود را روایت کرده

است. در این بخش ضمن روایت اصل واقعات به طور اجمال برخی از واژه‌های کلیدی و مشترکات هر واقعه شرح و تحلیل خواهد شد. پیش از بیان واقعات یادآوری چند نکته شاید مفید باشد:

الف - زاویه دید در این واقعات، اول شخص مفرد با فعل «دیدم» است.
ب- نکته دیگر این که لاهیجی در بیان این واقعات، بیشتر اصطلاح «واقعه» را به کار برده است جز این که در واقعه اول می‌گوید: «به خاطر آمد که این خواب است» و این واقعات همواره در ضمن «احیای اوقات، اعتکاف، اربعین‌نشینی، بعد از نماز تهجد و وظیفه ذکر اوقات، مراقب شدم، در ایام خلوت به نیت اربعین، در ایام اربعین»، رخ داده است. پس این نتیجه به دست می‌آید که: لاهیجی در خواب (رویا) این حوادث را تجربه نکرده است، بلکه طبق تعاریفی که از فرق این دو آمد، روشن است که وی این عوالم را در حال مکاشفه (= واقعه) سیر کرده، بنابراین صادق است.

ج - آنچه پس از مطالعه واقعات لاهیجی معلوم می‌شود، این است که وقایع از نوع خواب (=رویا) نیست که نیازمند به تأویل و تعبیر باشد، دوم اینکه واقعات تکراری نیست یا ترکیبی از وقایع شبیه به هم نیست با این که حوادث و صحنه‌های مشترک دارد، کم و کیف این‌گونه واقعات شاید از مسائل عمیق عرفانی و احوال سالکان باشد که با الفاظ قابل توجیه نیست.

د - با توجه به این که واقعات لاهیجی، بیشتر پس از تحمّل ریاضات و خلوت‌گزینی رخ نموده و به آن عوالم نورانی رسیده است، گفتار شیخ اشراق درباره مسیر دستیابی به این عوالم به شیوه اشراقی صدق می‌کند:

.... و هر که در ملکوت فکری دائم کند، و از لذات حسی پرهیز نماید، و وحی الهی [قرآن] بسیار خواند و تلطیف سر کند به افکار لطیف، و با ملاء اعلیٰ مناجات کند، انواری برو اندازند همچو برق خاطف، و متتابع شود چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آیند و باشد که صورت‌های خوب نیز بیند و در حس مشترک روشنایی افتد روشن‌تر از آفتاب و لذتی با

او. این نور روشن‌روانان را ملکه شود، که هر وقت که خواهند یابند و عروج کنند به عالم نور، و از عالم قدس نورها آید مجرد از مادّت و روان پاکان از آن روشنایی بی نصیب یابند... و هر که حکمت بدانند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومت نمایند، او را «فرّه کیانی» بدهند و «فرّ نورانی» ببخشند. (سهروردی ۱۳۸۰: ۸۱)

ه- نکته‌ای که در کلام شیخ اشراق و متن واقعات لاهیجی مشترک است، دستیابی به مقام «تجریّد» است پس از تحمّل ریاضات و دورکردن شواغل حسی. شیوه لاهیجی در این راه همان مشرب اشراقی است و این نکته خود از بسامد واژه‌های کلیدی همچون: نور، روشنایی، شعاع، آفتاب، درخشان، تابش شدید، شخص نورانی، جواهر نفیسه، طلا، تجلّی و... پیداست.

و- نقل واقعات ده‌گانه لاهیجی:

۱) واقعه اول [دیدار خدا و فانی شدن در او]

لاهیجی در شرح بیت زیر گوید:

خرد را نیست تاب نور آن روی برو از بهر او چشمی دگر جوی
(لاهیجی ۱۳۶۶: ۷۶)

شبی بعد از احیای اوقات این فقیر را غیبت دست داد، دیدم که تمامت روی زمین گلزار است و مجموع گل‌ها که از نازکی و بزرگی شرح نتوان نمود، شکفته و عالم به حیثیتی پرنور و روشن است که دیده طاقت آن شعاع ندارد و این فقیر بی‌خود و دیوانه‌ام و در میان چمن‌های گل می‌دوم و فریاد و نعره مجنونانه می‌زنم. در اثنای آن حال، رو به آسمان کردم، دیدم تمامت آسمان مانند آفتاب‌های درخشان درخشنده است، چنان که از بسیاری آفتاب، روی آسمان پوشیده شده است و نور ایشان به نوعی در این عالم می‌تابد که وصف آن نمی‌توان کرد. در این هنگام دیوانگی من زیادت‌تر شد، ناگاه دیدم که شخصی نورانی آمد و گفت: می‌خواهی خدا را ببینی؟ گفتم بلی. او به تعجیل رفت و این فقیر در عقب او روانه شدم، ناگاه در اثنای آن رفتن به خاطر آمد که این خواب است، به غایت ترسان و لرزان شدم که مبادا بیدار شوم، آن شخص به تعجیل می‌رفت و من در عقب او می‌رفتم. ناگاه عمارت پیدا شد تمام از جواهر نفیسه، و در این عمارت درآمدیم. تمام طاق و ایوان عمارت از طلا بود از غایت بزرگی اطراف آن اطاق‌ها پیدا نبود. آن شخص روی باز پس

کرد و گفت: این است. نظر کردم دیدم نور تجلی الهی به عظمت هرچه تمامتر ظاهر است چنان که به کمیت و کیفیت وصف آن نمی‌توان کرد. چون این فقیر را نظر در او افتاد، همه اعضا و جوارح فرو ریخت و فانی مطلق و بی‌شعور شدم و هم در آن واقعه دیدم که باز خود آمدم و باز نگاه کردم و جمال و کمالش مشاهده نمودم. باز فانی محض و محو مطلق شدم. آن‌گاه از آن حالت به خود آمدم. (لاهیجی ۱۳۶۶: ۷۶-۷۷)

۲) واقعه دوم [عروج و فانی شدن در نور مطلق]

لاهیجی واقعه دوم را در شرح بیت زیر، سه سال بعد از واقعه نخست نقل

می‌کند:

نگنجد نور ذات اندر مظاهر که سبحات جلالش هست قاهر
(همان: ۹۰)

در ایام اربعین که معتکف بودم در حالت غیبت دیدم که در هوا می‌روم و در بالای شهری معظم سیران می‌کنم و تمامت آن شهر را پر از شمع و چراغ و فانوس و مشعل است و عالم چنان منور است که شرح آن نمی‌توان کرد. به یکبار از هوا روی به جانب آسمان کرده، سیران نمودم و به آسمان اول رسیدم و دیدم که من عین آن آسمان شدم و عجایب و غرایب بسیار و در آن مرتبه مشاهده نمودم، باز از آنجا به آسمان دوم رفتم و باز عین آن آسمان شدم و اسرار غیب بر من منکشف شد و همچنین تا هفت آسمان عروج نمودم و به هر آسمان که می‌رسیدم، عین آن آسمان می‌شدم، آن‌گاه دیدم که در عالم نورانی لطیف سیران می‌نمایم و حضرت حق به صورت نور بی‌کم و کیف تجلی نمود و از عظمت و هیبت آن تجلی آتش در تمامت موجودات افتاد و مجموع عالم بسوخت و ناچیز شد، آن‌گاه آتش در این فقیر افتاد و سوختم و فانی مطلق شدم، بعد از آن دیدم که هم در آن عالم به خود آمدم و مست و بی‌خود فریاد و نعره‌زنان این بیت را می‌خواندم:

ای شاه عالم سوز من، وی ماه جان‌افروز من ای ساز من، ای سوز من، کی بینمت بار دگر
باز حضرت عزت - عز شأنه - به صفت نور تجلی نمود و همچو اول از هیبت آن تجلی آتش در عالم افتاد و تمام بسوخت و این فقیر نیز به کلی سوختم و محو مطلق گشتم و باز همانجا به خود آمدم و همچنان آن بیت می‌خواندم و باز حضرت حق تجلی می‌نمود و همه عالم سوخته می‌شد و این فقیر نیز می‌سوختم و نیست می‌شدم و بی‌حد و نهایت این چنین احوال دست داد، چون از آن حالت باز آمدم، دیوانگی و بی‌خودی استیلا یافت که مسلوب‌العقل شدم و جامه چاک و بی‌خود می‌گشتم و چندین روز آن مستی و بی‌خودی

باقی بود تا به حسن ارشاد امام زمان از آن سُکر به صحو آمدم. (لاهیجی ۱۳۶۶: ۹۲، ۹۱)

۳) واقعه سوم [اتصال به نور سیاه]

لاهیجی در شرح بیت زیر، واقعه سوم را روایت کرده است:

سیاهی گر بدانی نور ذات است به تاریکی درون آب حیات است
(همان: ۹۵)

... مناسب این مقام از حالات خود واقعه‌ای جهت تمثیل ذکر کرده می‌شود: دیدم که در عالم لطیف نورانی‌ام و کوه و صحرا تمام از الوان انوار است از سرخ و زرد و سفید و کبود و این فقیر واله این انوار و از غایت ذوق و حضور شیدا و بی‌خودم، به یکبار دیدم که همه عالم را نور سیاه فرو گرفت و آسمان و زمین و هوا هرچه بود تمام همین نور سیاه شد و این فقیر در آن نور سیاه فانی مطلق و بی‌شعور شدم، بعد از آن به خود آمدم. (همان: ۹۶)

۴) واقعه چهارم [عروج با ریسمان نور]

در شرح بیت زیر، لاهیجی واقعه چهارم را روایت می‌کند:

یکی ره برتر از کون و فساد شو جهان بگذار و خود در خود جهان شو
(همان: ۲۲۶)

جهت استقرار معراج معنوی و جذبه و سیر و طیر و فنا و بقا در خاطر صافی ارباب صدق و صفا بر مناسبت مقام واقعه‌ای از واقعات خاصه خود نوشته می‌شود تا معلوم اهل انصاف گردد که حالات خداوندان کمال بیرون از ادراک فهم و عقل است: دیدم که تمامت عالم را نور سیاه فرو گرفته، چنانچه همه اشیا به رنگ آن نورند و این فقیر مست و شیدا گشته، غرق این نورم و ریسمانی از نور در من بسته‌اند و به سرعتی تمام ما را به جانب بالا می‌کشند که شرح آن به وصف نمی‌آید... به آسمان اوّل رسیدم و عجایب و غرایب بسیار مشاهده نمودم و از آنجا به یک کشش دیگرم به آسمان دوّم بردند، همچنین از آسمانی به آسمان دیگر می‌بردند و در هر آسمانی غرایب بی‌غایت دیده می‌شد تا به عرش رسیدم، آنگاه به یک کشش از عرش نیز هم گذرانیدند و تعین جسمانی من نماند و علم مجرد شدم، آنگاه نور تجلی حق بی کمّ و کیف و جهت بر من تابان شد و حضرت حق را بی کیف بدیدم و در آن تجلی فانی مطلق و بی‌شعور شدم و باز در همان عالم با خود آمدم و حق دیگر باره تجلی نمود و باز فانی مطلق شدم و بی‌نهایت چنین واقع شد... بعد از آن بقاء بالله یافته، دیدم که آن نور مطلق منم و ساری در همه عالم منم و غیر از من هیچ نیست و قیوم و مدبّر عالم منم و همه به من قائم‌اند و در آن حال حکمت‌های عجیب

و غریب در ایجاد عالم بر من منکشف شد... و امثال ذلک که تعبیر از آنها کمابینگی نمی توان نمود... (لاهیجی ۱۳۶۶: ۲۲۸، ۲۲۹)

۵) واقعه پنجم [از خود به درآمدن]

لاهیجی در شرح بیت زیر از گلشن راز، واقعه زیر را نقل می کند و می گوید:

چو تو بیرون شوی او اندر آید به تویی تو جمال خود نماید
(همان: ۳۴۶)

در اوایل سلوک به ملازمت حضرت امام سید محمد نوربخش - قدس سره العزیز - رسیدم. در اربعین دوم در واقعه دیدم که آن حضرت حاضر شد و می فرماید که هیچ توانی که تو برخیزی تا کسی دیگر به جای تو بنشیند. (همان: ۳۴۶)

۶) واقعه ششم [دیدن عالم نورانی که همه *أنا الحق* گویانند]

لاهیجی در شرح بیت زیر واقعه ششم را چنین نقل می کند:

در این تسبیح و تهلیل اند دایم بدین معنی همه باشند قایم
(همان: ۳۶۹)

شبی بعد از نماز تهجد و وظیفه ذکر اوقات مراقب شدم و در واقعه دیدم که خانقاهی است به غایت عالی و این فقیر در آنجا هستم، به یکبار دیدم که از آن خانقاه بیرون آمدم و می بینم که تمامت عالم به همین ترکیب که هست از نور است و همه یک رنگ گشته و جمیع ذرات موجودات به کیفیت *أنا الحق* می گویند که کما ینبغی تعبیر از آن نمی توانم نمود، چون این حال مشاهده نمودم، مستی و بی خودی و شوق و ذوق عجب در این فقیر پیدا شد، می خواستم در هوا پرواز نمایم، دیدم که چیزی مانند کُنده در پای این فقیر است و مانع من از پرواز است، به اضطراب هرچه تمام تر پای خود را بر زمین می زدم تا آن که آن کنده از پای من جدا شد و همچو تیری که از کمان سخت بجهد، فقیر عروج نمودم و به آسمان اول رسیدم، دیدم که ماه منشق شد و من از میان ماه گذشتم و از آن حال و غیبت حضور کردم. (همان: ۳۷۰)

۷) واقعه هفتم [پرواز و اتصال به مطلق هستی و فنا شدن]

لاهیجی در شرح بیت زیر واقعه هفتم را چنین روایت می کند:

تو را قربی شود آن لحظه حاصل شوی تویی با دوست واصل
(لاهیجی ۱۳۶۶: ۴۰۵)

و از حسن اتفاقات یکی آنست که در ایام خلوت که نیت اربعین داشتیم و کتاب شرح گلشن به همین محل رسیده بود، بعد از اوراد صبح و وظیفه اوقات مراقب بودم، در مراقبت مرا غیبت دست داد، در واقعه دیدم که شخصی بر در خلوت آمد و بسم الله گفت. چون در باز کردم، دیدم که شخصی مهیب نورانی در آمد و مرا در بغل گرفت و به جانب هوا پرواز کرد و مرا بالا می‌برد و عالم تمام روشن و نورانی بود. ناگاه آن شخص غایب شد و به یکبار دیدم که تعین و هستی این فقیر و از آن جمیع عالم محو و نیست گشت و مجموع عالم نور واحد شد. دیدم که آن نور منم و مطلق و معراً از همه تعینات و قیودم، و به غیر از من هیچ دیگر نیست و بعد از آن حال باز آمدم... (لاهیجی ۱۳۶۶: ۴۰۵)

۸) واقعه هشتم [تازیانه هدایت سید محمد نوربخش]

لاهیجی در شرح این بیت، واقعه خود را چنین روایت می‌کند:

نماند خوف اگر گردی روانه نخواهد اسب تازی تازیانه
(همان: ۴۱۶)

در اوایل که این فقیر به ملازمت حضرت سید محمد نوربخش رسیدم، یک شب در واقعه می‌بینم که آن حضرت در جایی نشسته‌اند و این فقیر به عرض ایشان رسانیدم که هر کسی را قابلیت وصول به آن مرتبه نیست، این فقیر را شاید که قابلیت آن کمال نباشد... این سخن گفتم، آن حضرت غضبناک شدند و می‌فرمایند که چرا نمی‌شود؟، دیدم پتک بزرگ آهنین در دست آن حضرت است و بر سر من فرود می‌آورد، از آن معنی هولی در من پیدا شد و می‌گویم توبه! توبه! ناگاه در آن حال به خاطر آمد که بگذار تا بزند و بمیری که خوبست و خوف از من رفت و تسلیم شدم؛ چون آن پتک بر سر این فقیر زدند، من محو بی‌خود و بی‌شعور گشتم و از آن حال باز آمدم. (همان: ۴۱۷، ۴۱۸)

۹) واقعه نهم [خلوص یافتن جوهر وجودی سالک در آتش]

لاهیجی در شرح بیت زیر واقعه نهم را چنین روایت می‌کند:

ز آتش زر خالص بفرورزد چو غشی نیست اندر وی چه سوزد
(همان: ۴۲۰)

این فقیر را در واقعات بسیار دست می‌دهد که کوه‌های آتش صافی می‌بینم و میل آن آتش می‌کنم که خود را در آن آتش اندازم و بسوزم و هرچند به سوی آتش می‌دوم، آتش از من می‌گریزد و به او نمی‌رسم» (همان: ۴۲۰)

۱۰) واقعه دهم [اتصال به هستی مطلق و مطلق هستی شدن]

لاهیجی در تفسیر بیت زیر واقعه دهم را چنین بیان می‌کند:

در آشامید هستی را به یکبار فراغت یافته ز اقرار و انکار
(همان: ۶۲۱)

مناسب این محل واقعه‌ای از واقعات خاصه خود که در ایام اربعین به محض موهبت الهی روی نموده بود، نوشته می‌شود تا موجب تشویق طالبان به طریق سلوک و ریاضت و کمالات معنوی گردد: دیدم که دریای آب روان در میان صحرائی بی‌نهایت نورانی می‌گذرد و این فقیر بر کنار آن دریا ایستاده و چیزی می‌طلبم. دیدم که خلایق بی‌حد و شمار متوجه جایی‌اند و پیوسته می‌روند و در علم من چنان آمد که جایی مجلسی و صحبتی است و این خلایق آنجا می‌روند، در آن اثنا به یکبار دیدم که در گنبدی بزرگم، چنان که اطراف و جوانب این گنبد از غایت بزرگی اصلاً پیدا نیست و این گنبد مملو از نور است، و به گونه‌ای تالو می‌نماید که چشم خیره می‌گردد و این فقیر در هوای این گنبد طیران می‌نمایم و چنان مست و بی‌خودم که چشم خود به قاعده باز نمی‌توانم کرد و حضرت حق - جلّ جلاله- بی‌تعین و کیف پیوسته شراب در حلق من می‌ریزد، به نوعی که هیچ انقطاعی ندارد به طریق رودخانه که متصل می‌آید و در دهن شخصی رود و من علی‌الدوام دهن باز کرده و لایق قطع بی‌جام و کأس این شراب بی‌رنگ و بو در حلق من می‌ریزند و در علم من در آن حال چنان بود که سال‌های بی‌حد و شمار است که این چنین است؛ ناگاه دیدم که تمامت عالم از آسمان و زمین و عرش و فرش یک نور واحد متمثل به رنگ سیاه شد و من نیز همین نورم و هیچ تعین دیگر از جسمانی و غیره ندارم و مجرد علمم و بس؛ و حضرت حق بی‌جهت و کیف دریا‌های شراب هم از این نور به من می‌دهد، صد هزار دریای شراب از این نور به یکبار آشامیدم و در آن حال معلوم من بود که تمامت کمال اولیاء که بوده‌اند همه در این نور غرق‌اند و همه این نورند و به علم، سیران در آن نور می‌نمودم، ناگاه دیدم که تمامت موجودات عالم از سفلیات و علویات و مجردات و مادیات همه شراب شد و من همه را به یک جرعه درکشیدم و فنای سرمدی یافته، فانی مطلق و بی‌شعور شدم. آن‌گاه دیدم که حقیقت واحده ساریه در جمیع اشیا منم و هرچه هست منم و غیر من هیچ نیست و همه عالم به من قائم‌اند و قیوم همه منم و مرا در جمیع ذرات موجودات سریان است و همه به ظهور من ظاهرند. بعد از آن به خود آمدم. (لاهیجی ۱۳۶۶:

۶۲۲-۶۲۳)

نقد و بررسی واقعات لاهیجی

با نگاهی اجمالی به واژه‌های کلیدی واقعات یادشده و حوادث روحانی که لاهیجی خود راوی آن است، مشرب اشراقی - عرفانی شیخ اثبات می‌شود. اگر نگوییم دقیقاً، اما به تحقیق آشکار می‌شود که لاهیجی وارث مکتب و مشرب حکمت شیخ اشراق سهروردی است.

مکتب فکری مشائی با ابن‌سینا در خراسان شروع شد و در قرن هفتم به خواجه نصیرطوسی رسید. شاگردان خواجه نصیر این مکتب را با چاشنی کلامی خواجه از خراسان به شیراز انتقال دادند. بیشتر متفکران مکتب شیراز در قرن هشتم تا دهم پای‌بست مکتب تلفیق مشاء و اشراق و کلام هستند. «دانشمندانی چون سید شریف جرجانی، میر صدرالدین دشتکی شیرازی، ملا جلال‌الدین دوانی، غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی و محقق خفیری آثاری عالی از خود به‌جا گذاشتند و تلاش ایشان مقدمه برای ظهور فلاسفه بزرگی چون میرداماد و میرفندرسکی و صدرالدین شیرازی شد... رساله نوریه لاهیجی از آثار مهم این دوره است که این رساله به طور کامل نمودار فکر اشراقی که به طور بدیعی در میان فلاسفه ادوار پس از شیخ اشراق نمودار شده است.» (آشتیانی ۱۳۵۱: ۷۸-۱۳۲)

لاهیجی در عرفان و حکمت عملی تربیت یافته سیدمحمد نوربخش است. در صفحات ۷۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰ شرح گلشن راز به مراتب مرادی سیدمحمد نوربخش و سلسه مشایخ خود تا معروف کرخی و از او تا امام رضا(ع) اشاره کرده است. در همین صفحات تصریح دارد به این که «این فقیر شانزده سال در خدمت و ملازمت آن حضرت [سید محمد نوربخش] بودم و به امر ایشان گاهی به خدمت و گاهی به عزلت و خلوت اشتغال می‌نمودم» (لاهیجی ۱۳۶۶: ۶۹۹)

«لاهیجی پس از وفات سیدمحمد نوربخش در شیراز رحل اقامت افکند و

بسیاری از اهل کشف از دامن تربیت‌اش برخاسته و خانقاهی موسوم به "نوریه" در آنجا ساخته و خلوت‌خانه‌ها در آن ترتیب داده و همه ساله به اتفاق جمعی که دست ارادت به او داده بودند به اربعینات قیام و اقدام می‌نمودند...قبر شیخ هم در آن بقعه است.» (لاهیجی ۱۳۶۶: هشتاد و هفت)

لاهیجی هم در علوم رسمی (= بحثی) احاطه کامل داشته و هم در امور ذوقی و اشراقی چنان که در شرح گلشن راز «به علت اطلاع زیادی که از انواع علوم رسمی و احاطه‌ای که بر علم کلام و حکمت و تصوف علمی و عملی داشته، مسائل ذوقی عرفان را در مواردی که دور از ادراک عقل بوده با استدلالات علمی توأم ساخته و به این وسیله آنها را به ادراک عقل نزدیک کرده است.» (همان: هشتاد و نه)

الف- حکمت اشراقی (= ذوقی) چیست؟

اما حکمت اشراقی که شیخ لاهیجی و حکمای قرن هشتم تا دهم تا صدرالدین شیرازی وارث آن بودند، چه ویژگی‌هایی داشت؟

در صفحات پیشین اشاره‌وار مطالبی آمد. اکنون در پاسخ به این پرسش، به طور فشرده مطالبی می‌آید، چه دانستن منظومه فکری شیخ اشراق راهنمای خوبی در تعبیر و تأویل واقعات روحانی لاهیجی در این مقاله است.

شیخ اشراق یحیی سهروردی - شیخ شهید - منظومه فکری خود را در آثاری به عربی و فارسی بیان کرده است. معروف‌ترین این آثار عبارتند از: *حکمة الاشراق* (عربی)، *المشارع و المطارحات* (عربی) و *مجموعه مصنفات* (فارسی).

شیخ نظام فکری خود را در *حکمة الاشراق* چنین بیان کرده است:

من زنده‌کننده حکمت مشارقه‌ام، قطب‌الدین شیرازی در توضیح متن گوید: چه آن که اشراق را به معنی تابش و تجلیات انوار بدانیم و یا حکمتی که در مشرق‌زمین معمول بوده است تفاوتی ندارد، زیرا حکمت مشرق‌زمین همان حکمت اشراق است و اساس و پایه آن بر ذوق و اشراق است نه بحث. (سهروردی ۱۳۶۶: ۳۷ مقدمه)

نظام آفرینش از نظر فلسفه مشاء بر مبنای عقول عشره بر اصل یافتن سنخیت تامه میان علت و معلول و این که از امری بسیط از تمام جهت تنها یک معلول صادر می‌شود، قرار گرفته است، زیرا در فلسفه مشاء موجودات کلاً متباین‌اند و جهان مادی و روحانی مطلقاً به هم ارتباطی ندارند... اما در نظام آفرینش از نظر شیخ اشراق، صدور ماده از امر مجرد بسیط و صدور کثرت از وحدت قابل توجه است و همین‌طور این نظام بر مبنای انوار طولیه و عرضیه و اشراقات متعکسه تفسیر می‌شود... و در بحث نورالانوار و انوار طولی و عرضی همان صفات و خصوصیتی که ملاصدرا برای «وجود» اصیل و عام می‌داند، وی برای «نور» برمی‌شمارد، حتی در مقام بیان این که وجود حقیقی ذو مراتب است، آن را تشبیه به نور می‌کند. (سهروردی ۱۳۶۶: ۳۱، ۳۲، ۵۰)

علامه قطب‌الدین شیرازی (ف: ۷۱۰) که شرحی بر حکمة‌الاشراق شیخ نگاشته، در مقدمه مطالبی مهم در معرفی شیخ و مشرب اشراقی او نگاشته است: این کتاب ... خلاصه‌ای است از مسائل ذوقی که از راه سیر و سلوک برای شیخ حاصل شده، به وسیله آن به انوار مجرده واصل شده است،... این کتاب از یک سو شامل مهم‌ترین مسائل حکمت بحثی است و از سوی دیگر، مشتمل بر والاترین و روشن‌ترین مسائل حکمت ذوقی است، چه آن که شیخ در هر دو بخش سرآمد دانایان زمان خود بود و جهان اشباح است که بسیاری از امور مربوط به نبوت و خوارق عادات است مانند کرامات و معجزات و انذارات و تعبیر رویاها، اسرار لاهوتی و انوار قیومی. (همان: ۲ و ۳ مقدمه)

از جمله نکات مهم در مشرب شیخ مسأله خلع روح از تن خاکی و عروج و پرواز است (= تجرید) نه این که به وقت مردن، بلکه در همین دوران حیات به هر وقت و زمانی که سالک اراده کند، این موضوع که با واقعات اهل اشراق، به‌ویژه شخص لاهیجی در این مقاله ارتباط مستقیمی دارد، جناب قطب‌الدین شیرازی در این باره آورده است:

و هیچ کس را نتوان متأله و حکیم و دانا شمرد مگر آن که بدن و کالبد وی بسان پیرهن شود که هرگاه خواهد به در آرد و هرگاه خواهد به تن کند، هرگاه بخواید خلع کالبد نماید، تن را رها کند و به آسمان‌ها و عالم نور بالا رود و اگر ارادت کند و بخواید به هر شکل و صورتی اندر آید، این قدرت و توانایی از راه انوار تابنده و بارقه‌های خدایی ممکن گردد. (سهروردی ۱۳۶۶: ۶)

نکته‌ای دیگر در باب ویژگی حکمت اشراق که با واقعات لاهیجی ارتباط دارد و به کمک آن می‌توان آنها را توجیه کرد، این است که «سالکان از انوار مجردة ملکوتی اشراق بگیرند و از نور خدایی روشنائی بپذیرند، در این حال است که همه موجودات جهان هستی از ایشان پیروی می‌کنند، همچنان که از قدسیان پیروی نمایند، پس در این مرحله سالک به هر شیء اشاره می‌کند، او وجود می‌یابد و هر آنچه تصور کرده بخواید، واقع می‌شود» (همان: ۶)

یعنی اگر سالک با انوار مجرد و عالم قدس پیوند یافت، خود جزوی از آن می‌شود، پس می‌تواند در عالم ناسوت (= ماده) تصرف کند، اینجاست که خوارق عادات رخ می‌نماید، از جمله خلع روح از تن خالی و تصرف در موجودات عالم است.

دیگر ویژگی‌های مکتب ذوقی اشراق در ضمن بیان و نقد واقعات لاهیجی خواهد آمد: چه این نوشتار برآن است که لاهیجی در ضمن بیان واقعات روحانی خود، می‌خواهد این مسأله را به اثبات برساند که به مقام فنا یا نورالانوار دست یافته و خود از اقطاب گشته است. (ر.ک. به: نمودار واژه‌های کلیدی ده واقعه لاهیجی و مجموعه دهگانه واژه‌های کلیدی در این واقعات در چهار گروه اصلی‌تر)

ملاحظه می‌شود میان چهارگروه واژه‌ها اگر نگوییم روابط علی و معلولی برقرار است به قول ادبا تناسب و حسن تعلیل حاکم است یعنی سالک از طریق شخص نورانی با انجام دستورات عملی در راه سلوک چون نماز تهجد، ذکر اوقات، غیبت، شوق، از خود مجرد می‌شود و خلع تن می‌کند، پس در آسمان

اول تا هفتم سیران می‌کند و در آنجا جز نور یا الوان نور چیزی نه می‌بیند و نه به یاد می‌آورد؛ گویی دستیابی به این حال و مقام کردن در آن، همان خواهش شیخ اشراق است که در آغاز رساله ابراج از آن به عنوان تجرید یاد کرده است:

اعلموا، اخوان التجرید - ایدکم الله بنور التوحید - انّ فایده التجرید سرعة العود الی الوطن الاصلی و الاتصال بالعالم العلوی. (سهروردی ۱۳۸۰: ۴۶۲) (ر.ک. به نمودار حوادث اشراقی ده واقعه لاهیجی)

نمودار واژه‌های کلیدی ده واقعه لاهیجی

واقعۀ اول	نور، روشنایی، شعاع، آفتاب، درخشان، درخشنده، تابش، نور غیر قابل وصف، شخصی نورانی، جواهر، طلا، تجلی.
واقعۀ دوم	در هوا رفتن (=عروج)، سیران، شهر پر از شمع، فانوس، مشعل، عالم منور، تجلی، آتش، محو، سوختن.
واقعۀ سوم	لطیف، نورانی، الوان، انوار، سرخ، زرد، سفید، کبود، نور سیاه.
واقعۀ چهارم	نور سیاه رنگ، نور، ریسمان نور، آسمان اول تا هفتم، عرش، عالم مجرد، تجلی، فانی، بقا بالله، نور مطلق.
واقعۀ پنجم	واقعۀ اربعین، امام سید محمد نوربخش.
واقعۀ ششم	شب، نماز تهجد، ذکراوقات، واقعه، نور، مستی، بی‌خودی، شوق، ذوق، پرواز در هوا، عروج، آسمان، اول، ماه، غیبت، حضور.
واقعۀ هفتم	مراقبت، غیبت، واقعه، شخصی نورانی، پرواز در هوا، عالم روشن، نورانی، محو، نور واحد.
واقعۀ هشتم	شب، واقعه، سیدمحمد نوربخش، پتک آهنین، توبه، خوف، تسلیم، محو، بی‌شعور.
واقعۀ نهم	واقعۀ کوه، آتش، سوختن.
واقعۀ دهم	واقعۀ دریای آب روان، صحرا، نورانی، گنبد نور، پیران در هوا، مستی، بی‌خودی، شراب، حضرت حق، فرش، عرش، آسمان، نور سیاه، دریای شراب، سیران، سریان، ظهور، ظاهر.

مجموعه دهگانه واژه‌های کلیدی در این واقعات در چهار گروه اصلی تر قابل تجمیع است:

۱. گروه واژه‌های اشراقی	نور، آفتاب، نور واحد، نور غیر قابل وصف، نور مطلق، آتش، الوان، انوار، سرخ، زرد، سفید، کبود، نور سیاه (۲ بار)، عالم روشن، صحرای نورانی، سوختن.
۲. اصطلاحات عرفانی	محو، تجلی، مجرد، فانی، بقاء بالله، واقعه، غیبت، حضور، شوق، نماز تهجد، بی‌خودی، تسلیم، در هوا رفتن (عروج)، ظهور، ظاهر، سیران، ذکر اوقات.
۳. افراد	شخص نورانی، سید محمد نوربخش (۲ بار)، حضرت حق
۴. اشیا و اماکن	جواهر، طلا، شمع، فانوس، مشعل، پتک آهنین، کوه، آب روان، گنبد، شهر.

نمودار حوادث اشراقی (= روحانی) ده واقعه لاهیجی

واقعۀ اول	این فقیر را غیب دست داد، از خود به خود درآمدم، دیدم که بی‌خود و دیوانه‌ام، ناگهان شخصی نورانی آمد، به عمارت وارد شدیم، دیدم نور تجلی به عظمت ظاهر است، فانی محض و محو مطلق شدم، از آن حالت به خود آمدم.
واقعۀ دوم	در حالت غیبت دیدم، دیدم به هوا می‌روم، در بالای شهر سیران می‌کنم، به آسمان اول رسیدم، عجایب و غرایب بسیار مشاهده نمودم، اسرار غیب بر من منکشف شد، تا هفت آسمان عروج نمودم، دیدم که در عالم لطیف نورانی سیران می‌نمایم، حضرت حق به صورت نور بی‌کم و کیف تجلی نمود، از آن تجلی آتش در تمامت موجودات افتاد، آنگاه آتش در این فقیر افتاد، سوختم و فانی مطلق شدم، چون از آن حالت باز آمدم، دیوانگی و بی‌خودی استیلا یافت، مسلوب‌العقل شدم، چندین روز آن مستی و بی‌خودی باقی بود، به حسن ارشاد امام زمان از آن سُکر به صحو آمدم.

<p>در واقعه دیدم در عالم نورانی‌ام، کوه و صحرا تمام از الوان انوار است از سرخ و زرد و سفید و کبود، دیدم که نور سیاه همه عالم را فرو گرفت، آسمان و زمین نور سیاه شد، این فقیر در نور سیاه فانی مطلق شدم، بی‌شعور شدم، بعد از آن به خود آمدم.</p>	<p>واقعه سوم</p>
<p>دیدم که تمامت عالم را نور سیاه فرو گرفته، و این فقیر مست و شیدا گشته، ریسمانی از نور در من بسته‌اند، با سرعت تمام ما را به جانب بالا می‌کشند، به آسمان اول رسیدم و عجایب و غرایب بسیار دیدم، به آسمان دوم و از آسمانی به آسمان دیگر، تعیین جسمانی من نماند و علم مجرد شدم، نور تجلی حق بی‌کم و کیف و جهت بر من تابان شد، حضرت حق را بی‌کیف دیدم، در آن تجلی فانی مطلق و بی‌شعور شدم، بعد از آن بقاء‌بالله یافته، دیدم که آن نور مطلق منم، ساری در همه عالم منم و غیر از من هیچ نیست، در آن حال حکمت‌های عجیب و غریب در ایجاد عالم بر من منکشف شد.</p>	<p>واقعه چهارم</p>
<p>در اربعین دوم در واقعه دیدم، حضرت امام سیدمحمد نوربخش حاضر شد، به من فرمود که هیچ توانی که تو بر خیزی تا کسی دیگر به جای تو بنشیند.</p>	<p>واقعه پنجم</p>
<p>شبی بعد از نماز تهجد در واقعه دیدم، تمامت عالم از نور است و همه یکرنگ گشته و جمیع ذرات موجودات به کیفیتی أناالحق می‌گویند، حال مستی و بی‌خودی و شوق و ذوق عجب در این فقیر پیدا شد، چیزی مانند گنده، مانع پرواز می‌بود، کنده از پای من جدا شد، فقیر عروج نمودم، به آسمان اول رسیدم، دیدم ماه منشق شد و من از میان ماه گذشتم، از آن حال و غیبت حضور کردم.</p>	<p>واقعه ششم</p>
<p>بعد از او را صبح در مراقبت مرا غیبت دست داد، در واقعه دیدم که شخصی مهیب نورانی بر در خلوت آمد و مرا در بغل گرفت و به جانب هوا پرواز کرد، مرا بالا برد، به عالم روشن و نورانی رسیدم، ناگاه شخص غایب شد، دیدم تعیین و هستی این فقیر محو گشت، مجموع عالم نور واحد شد، دیدم که آن نور منم و مطلق از همه تعینات، بعد از آن حال باز آمدم.</p>	<p>واقعه هفتم</p>

<p>یک شب در واقعه می بینم ، حضرت سید محمد نوربخش در جایی نشسته اند، پتک آهنین در دست آن حضرت بر سر من فرود می آورد، از آن معنی هولی در من پیدا شد، گفتم: توبه! توبه! من محو بی خود و بی شعور گشتم، و از آن حال باز آمدم.</p>	<p>واقعه هشتم</p>
<p>فقیر را در واقعات بسیار دست می دهد، کوه های آتش صافی می بینم، میل آن آتش می کنم که خود را در آن آتش اندازم و بسوزم، هر چند به سوی آتش می دوم، آتش از من می گریزد و به او نمی رسم.</p>	<p>واقعه نهم</p>
<p>واقعه ای خاصه دیدم، دریای آب روان در میان صحرا بی نهایت نورانی می گذرد، این فقیر بر کنار آن دریا ایستاده و چیزی می طلبم، دیدم که خلایق بی حد متوجه جایی اند و پیوسته می روند، در آن اثنا دیدم در گنبدی بزرگ مملو از نورم، این فقیر در هوای این گنبد طیران می نمایم، مست و بی خود شدم، حضرت حق پیوسته بی تعیین و کیف شراب در حلق من می ریزد، من علی الدوام دهن باز کرده و لایتنقطع بی جام و کأس این شراب بی رنگ و بو می نوشم، ناگاه دیدم که تمامت عالم یک نور واحد به رنگ سیاه شد، من نیز همین نورم، هیچ تعیین دیگر از جسمانی و غیره ندارم و مجرد علمم و بس؛ حضرت حق بی جهت و کیف دریا های شراب هم از این نور به من می دهد، صد هزار دریای شراب از این نور به یکبار آشامیدم ، ناگاه دیدم که تمامت موجودات عالم همه شراب شد و من همه را به یک جرعه درکشیدم ، فنای سرمدی یافته، فانی مطلق و بی شعور شدم. آن گاه دیدم که حقیقت واحده ساریه در جمیع اشیا منم و غیر من هیچ نیست و همه عالم به من قایم اند و قیوم همه منم و همه به ظهور من ظاهرند. بعد از آن به خود آمدم.</p>	<p>واقعه دهم</p>

حوادث روحانی و اشراقی که برای صاحب واقعه - جناب لاهیجی - در این ده واقعه رخ داده، قابل جمع در چهار عنوان عرفانی زیر است:

نمودار کلی حوادث روحانی در واقعات دهگانه

<p>از خود به در آمدم، دیدم که بی‌خود و دیوانه‌ام، (واقعه اول)، دیوانگی و بی‌خودی استیلا یافت، مسلوب‌العقل شدم، چندین روز آن بی‌خودی باقی بود (واقعه دوم)، بی‌شعور شد و (واقعه سوم) مست و شیدا گشتم، تعیین جسمانی من نماند، علم مجرد شدم (واقعه چهارم)، هیچ توانی که بر خیزی تا کس دیگر به جای تو بنشیند (واقعه پنجم)، تعیین و هستی این فقیرمحوگشت (واقعه هفتم)، من محو و بی‌شعور گشتم (واقعه هشتم)، مست و بی‌خود شدم، تعیین جسمانی ندارم و مجرد علم شدم و بس (واقعه دهم)</p>	<p>۱.مقام تجرید</p>
<p>دیدم به هوا می‌روم، به آسمان اول رسیدم، دیدم در عالم نورانی سیران می‌کنم (واقعه دوم)، ریسمانی از نور در من بسته‌اند، ما را به جانب بالا می‌کشند، به آسمان اول رسیدم، به آسمان دوم و از آسمانی به آسمان دیگر (واقعه چهارم)، پس از جدا شدن کُنده از پا به آسمان اول رسیدم، من از میان ماه گذشتم (واقعه ششم)، به جانب هوا پرواز کردم، مرا بالا برد، به عالم روشن و نورانی رسیدم (واقعه هفتم)، در هوای گنبد طیران می‌کنم (واقعه دهم)</p>	<p>۲.عروج</p>
<p>دیدم نور تجلی به عظمت ظاهر است (واقعه اول)، حضرت حق بی‌کم و کیف تجلی نمود، آتش در این فقیر افتاد (واقعه دوم)، دیدم در عالم نورانی‌ام، دیدم که نور سیاه همه عالم را فرا گرفت (واقعه سوم)، نور تجلی حق بی‌کم و کیف و جهت بر من تابان شد، دیدم نور مطلق منم (واقعه چهارم)، مجموع عالم نور واحد شد، دیدم که آن نور منم (واقعه هفتم)، دیدم در گنبدی بزرگ از نورم، حضرت حق پیوسته بی‌تعیین و کیف شراب در حلق من می‌ریزد، دیدم که تمامت عالم یک نور واحد به رنگ سیاه شد، من نیز همین نورم (واقعه دهم)</p>	<p>۳.تجلی نور حق بر فرد، ورود به عالم نور و نورانی</p>
<p>فانی محض و محو مطلق شدم (واقعه اول)، سوختم و فانی مطلق شدم (واقعه دوم)، در نور سیاه فانی مطلق شدم (واقعه سوم)، در آن تجلی فانی مطلق شدم، بی‌شعور شدم، بقاء بالله یافتم (واقعه چهارم)، دیدم که آن نور مطلق از همه تعینات منم (واقعه هفتم)، دیدم همه عالم همه شراب شد و من همه را به یک جرعه درکشیدم، فنای سرمدی یافته، فانی مطلق و بی‌شعور شدم، آنگاه دیدم که حقیقت واحده ساریه در جمیع اشیاء منم و غیر من هیچ نیست، همه عالم به من قائم‌اند و قیوم همه منم، و همه به ظهور من ظاهرند (واقعه دهم)</p>	<p>۴.مقام فنا، بقا بالله، محو، سوختن، فانی مطلق</p>

سالک مسلک عرفان مقصدی جز رسیدن به مقام فنا و بقا بالله ندارد، در تعریف فلسفه مشائیان می‌گویند فلسفه عبارت از تشبیه به ذات پاک باری- تعالی- است به اندازه توانایی فرد به منظور دریافت و به دست آوردن خوشبختی جاودانی؛ اما فیلسوف به حقیقت سالکی است که با تخلّق به اخلاق الله خود را به کمک احاطه تامّه به معارف و علوم حقّه و برهنه شدن از جسمانیات شبیه به خدا گردد، منتهای خواسته و آرزوی سالک اشراقی شبیه شدن به خدا و اتصال به ذات اوست که بالاترین آن همین مقام فناست. در مقدمه این بخش به نقل از قطب‌الدین شیرازی گفته شد که «متألّه کسی است که بدن و کالبد وی بسان پیرهن شود که هرگاه خواست آن را به درآرد و هرگاه خواهد به تن کند، هرگاه بخواد خلع کالبد نماید، بتواند، که تن را رها کند و به آسمان‌ها و عالم نور بالا رود و اگر ارادت کند و بخواد به هر شکل و صورتی اندر آید.» (سهروردی ۱۳۶۶: ۶ مقدمه)

سالک وقتی به این مقام و مرتبه می‌رسد که انوار تابنده و بارقه‌های خدایی بر وجود او تابیده باشد. در این مرحله دیگر فرد تعین فردی ندارد، او جزئی از عالم وجود گشته و با مالک وجود در تصرف در امور عالم سهیم شده است، در این موضوع قطب‌الدین شیرازی در مقدمه حکمه‌الاشراق چنین آورده است:

پس شگفت نباشد که اگر نفوس آدمیان از انوار مجرّده ملکوتی اشراق گیرد و از نور خدایی روشنایی پذیرد، همه موجودات جهان هستی از او پیروی کنند، همچنان که از قدسیان پیروی نمایند، پس اشاره می‌کند و هر شیء به اشاره او وجود می‌یابد و هر آنچه تصور کرده بخواد، واقع می‌شود. (همان: ۶)

این مقام را مقام «کُن» گویند، یعنی فرد از وابستگی حوادث کون می‌رهد، و در عنصریات قدرت تصرف پیدا می‌کند، شیخ لاهیجی در ضمن واقعات در وصول به این مقام با این عبارت اشاره کرده است: «مجرّد علم شدم (واقعه دهم) فنای سرمدی یافته، فانی مطلق و بی‌شعور شدم، آن گاه دیدم که حقیقت واحده

ساریه در جمیع اشیاء منم و غیر من هیچ نیست، همه عالم به من قایم‌اند و قیوم همه منم، و همه به ظهور من ظاهرند (واقعه دهم)»

پرداختن به دیگر عناصر یادشده در این واقعات شاید به اندازه چهار اصطلاح کلیدی که در بالا ذکر شد، قابل توجه نباشد، مسائلی چون رنگ، الوان، پتک آهینین مرشد (= حضرت سید محمد نوربخش)، که غرض از آن همان ارشاد و هدایت است، در واقعه سوم به طور اختصاصی لاهیجی فقط رنگ سیاه و الوان سرخ و زرد و سفید دیده است.

- در ده واقعه، لاهیجی، دوبار به طور مستقیم سیدمحمد نوربخش را در واقعه دیده (واقعه پنجم و هشتم) و با او مکالمه کرده است.

- در واقعات اول و هفتم، لاهیجی «شخصی نورانی» را دیده که هر دو بار آن شخص او را به عالم نورانی به پرواز درآورده تا به عالم روشن و نورانی رسیده است. و ناگاه آن شخص غایب شده است.

تفسیر و تعبیر واژگانی و توسل به تعبیر خواب شاید در مقام دریافت صحیح از واقعات لاهیجی درست نیاید، بنابراین کوشش شد تا محتوای واقعات با دسته‌بندی با عناوین اصلی‌تری که در عرفان و مشرب اشراقی مصطلح است، برجسته گردد.

نتیجه

واقعه (=مکاشفه) که برخی آن را با خواب از نوع صالحه و صادق مترادف نیز گرفته‌اند، از راههای مهم دسترسی به عالم غیب است. منتهای آرزوی هر سالک و عارف بالله ورود به این عالم و اتصال با ساکنان آن جهان است و البته اقامت در آنجا. لاهیجی خود عارفی است کامل در سلوک عملی و مبانی نظری عقاید صوفیانه. وی زیر نظر سیدمحمد نوربخش در چهارچوب مکتب اشراقی به استناد ده واقعه که خود نقل

کرده، به این مقام قدسی و عرشی رسیده و در آنجا محو شده و بقا بالله یافته است. راه رسیدن به این مرحله به اعتقاد حکمای مشرب اشراقی یا به طور کلی متألهان اشراقی ضمن آشنایی با علوم بحثی، تهذیب نفس و گرفتن اربعینات و خلوت‌گزینی و دورکردن شواعل طبیعی و کاهش نیازهای جسمانی است. به فرموده شیخ لاهیجی قطع این مرحله بی‌مدد امام زمان سیدمحمد نوربخش امکان نداشته است، پس داشتن رهبری راهبر و آشنا به مدارج سلوک و صعوبات راه از لوازم ضرور رسیدن به این جهان است؛ حتی به هنگام تجرید و عروج آن فرد روحانی که در واقعه بر لاهیجی ظاهر می‌شد و از او دست‌گیری می‌کرد، تأیید این نکته است که قطع مراحل سلوک بی‌راهبر خضرت امکان ندارد.

دستیابی به عوالمی که شخص با استمداد از نیروهای رحمانی با رحمان در تصرف در موجودات کونیه و عالم عنصریات پیروزی و موفقیتی است که به آسانی برای هر فرد به دست نمی‌آید و هر فرد هم گنجایش و تاب حمل چنین امانت‌گرانی پیدا نمی‌کند. هر کس که در این راه ریاضت بکشد، این حقایق برای او مسلم می‌گردد.

کتابنامه

- آشتیانی، جلال‌الدین. ۱۳۵۱. «مکتب‌های فلسفی در ایران». مجله دانشکده الهیات مشهد. ش ۲.
- ابن سینا. ۱۳۶۸. *اشارات و تنبیهات*. ترجمه و شرح حسن ملک‌شاهی. چ ۲. تهران: سروش.
- دایرةالمعارف مصاحب*.
- سهروردی، یحیی (شیخ اشراق). ۱۳۸۰. *مصنفات فارسی*. به کوشش سید حسین نصر. چ ۳. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- _____ . ۱۳۶۶. *حکمة الاشراق*. ترجمه سیدجعفر سجادی. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.

کاشانی، عزالدین محمود، بی تا. مصباح الهدایه. به تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: کتابخانه سنایی.

لاهیجی، محمد. ۱۳۶۶. شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز). با مقدمه کیوان سمیعی. چ ۳. تهران: کتابفروشی محمودی.